



با آنکه ترجمه از زبانهای غربی بیش از يك قرن را در کشور ما پشت سر گذاشته و شمار کتابها و مقاله‌هایی که به فارسی برگردانده شده از چندصد هزار گذشته و عده مترجمانی که بیش از يك اثر به چاپ رسانده‌اند از عده نویسندگانی که مترجم نیستند پیشی گرفته، هنوز فراوان است ترجمه‌هایی که مالا مال اشتباهاتی باشد برخاسته از نازلترین و پیش پا افتاده‌ترین و ساده‌ترین مراحل کار ترجمه.

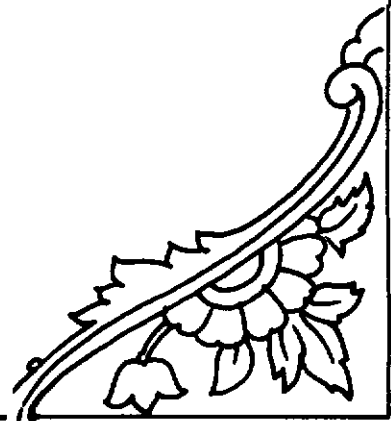
ترجمه را البته معضلات و پیچیدگیها و مرارت‌های فراوان است. قدر و مقام مترجم از جهاتی و در مواقعی شاید برتر از نویسنده باشد و اندک نیست مواردی که مترجم «بالا تر نشیند». این بدان جهت است که مترجم از نعمت و موهبت «آزادی» بهره‌مند نیست. نویسنده و مؤلف آزادی اندیشه و آزادی احساس و آزادی انتخاب و آزادی عمل دارند. مترجم ندارد. خطاها و لغزشهایی که گاه مترجمان توانا را از جایگاههای بلند درمی‌غلطانند و به زیر می‌آورد کمتر دامنگیر نویسندگان توانا و حتی متوسط می‌گردد. درک درست اندیشه و احساس بیگانه‌ای چیره‌دست و انتقال نرم و آسوده مضامین و مفاهیم نا آشنا از قالبی به قالب دیگر و سر بلند بیرون آمدن از آزمایش توانفرسا و همیشگی «وفاداری به متن»، به خودی خود کاری است بزرگ و گر انقدر، چه رسد به نگاه داشتن ویژگیهای سبک و آهنگ کلام و لحن خاص و صنایع لفظی و بدایع و ظرایف کلامی خاصی که آثار بزرگ ادبی بدانها نامبردار است و سرافراز.

اما در این نوشته ما را کاری نیست با دقایق و پیچیدگیها و رموز کار ترجمه و دشواریهای از کار در آوردن يك ترجمه خوب و روان و یافتن معادلها و برابر نهاده‌های بجا و گویا و انتقال اندوخته‌های گران اندیشه و احساس از فرهنگی دیگر و زبانی دیگر به زبان و فرهنگ فارسی و پیراستن عبارات نامفهوم و آشفته و چگونگی بر دوش نهادن و به منزل رساندن آن «بار امانت» بغایت گران مردافکن. در این مقام نه پیچیدگیهای دلالت معنی منظور است و نه تسلط بر هر دو زبان و نه بلاغت و فصاحت و نه روانی و شیوایی کلام و نه کندوکاو جانکاه از برای پیدا کردن رمز و ایهام و احساسی که در پشت برخی کلمات پنهان است و نه باز نمودن پیوندهای عاطفی نهفته‌ای که واژه‌ای را به واژه دیگر و عبارتی را به عبارت دیگر گره می‌زند. حتی کار کم و بیش مقدماتی. مراجعه به فرهنگ لغت برای یافتن معانی و معادل‌های مناسب نیز مطرح نیست. آنچه مقصود این نوشته است آسان‌ترین و ساده‌ترین جنبه‌های کار ترجمه است که نه به تبحر لغوی و ادبی نیازمند است و نه به اهلیت علمی. حتی «معلومات عمومی» - در حد مسابقه‌های تلویزیونی و «تست»‌های کنکور دانشگاهی - نیز شرط لازم نیست. پیمودن این راه برآستی سراسر است و بنهایت هموار نه

مسافران شتابان و مترجمان شتابزده

دکتر سیروس بهرام

پژوهشگاه علوم انسانی
رتال جامع



«کفش آهنین» می‌خواهد و نه «عصای پولادین». در این راه مترجم را حاجت به هیچگونه محرك فکری و اندوخته ذهنی نیست و کافی است که الفبای لاتین را بشناسد و گاهی هم لغت نامه‌مانندی دم دست داشته باشد.

مشکل (اگر بشود آن را چنین خواند) مشکل برگرداندن اعلام جغرافیایی ایرانی است (اعم از جغرافیای طبیعی و سیاسی و اجتماعی) و نامهای کسان از الفبای لاتین به الفبای فارسی در ترجمه کتابهایی که نویسندگان مغرب‌زمین درباره ایران نوشته‌اند. مترجم این قبیل آثار هیچ نیاز به «آزادی انتخاب» و «آزادی عمل» ندارد و کارش جز این نیست که اعلام را به صورتی برگرداند که دقیقاً همان محل یا گروه اجتماعی مورد نظر نویسنده شناخته شود، نه محل یا صنف و طایفه‌ای دیگر. اینجا، در عین حال که کار مترجم تطابق لفظ به لفظ نیست، از انطباق لفظ با «عین» و وجود عینی مشخص و معین‌گزی نمی‌باشد. تنها کار مترجم این است که ببیند این مکان همان جایی است که نویسنده رفته و این نام خاص به همان صورت ملفوظ و مضبوط زبان مردم سرزمینی هست که موضوع کتاب است.

طرفه اینکه «مشکل» برگرداندن اعلام به زبان فارسی مبتلا به عده زیادی از مترجمان است که مقام و مرتبه علمی و ادبی آنان هم‌تراز نیست. برخی در شمار مترجمان خوب هستند و برخی متوسط و برخی ضعیف. بر این اساس، میزان توانایی و ناتوانی مترجم (به قیاس ترجمه‌هایش) ربطی به ناتوانی او در برگردان نام جایها و کسان ندارد. در این سراسیمه لغزنده خوب و بد و پرمایه و کم‌مایه عنان بر عنان می‌روند.

کسی که به کار ترجمه فارسی همت می‌گمارد (از توانا و پرمایه تا میانه‌حال و ضعیف و کم‌مایه) قاعدتاً اصوات الفبا را خوب می‌شناسد و می‌داند که ما ایرانیان کورش هخامنشی را «سیروس» نمی‌خوانیم و «کمیشه» همان قمشه میانه اصفهان و ایزدخواست است و «مشهدی مرغاب» نمی‌تواند نام محل باشد و لابد منظور نویسنده فرنگی همان قصبه‌ای است که در نزد ما به «مشهد مرغاب» شناخته است. چگونه است که این آسانترین مشکلات مترجمان توانا را همان قدر به زحمت می‌اندازد که ناتوانان را؟ این چه آتشی است که خشک و تر را با هم می‌سوزاند؟

مقایسه ترجمه‌های خوب و متوسط و بد این واقعیت را آشکار می‌سازد که کیفیت ترجمه از این حیث هیچ فرق نمی‌کند. عیب کار جای دیگر است و زبان‌دانی اصلاً ملاک نیست. این درماندگی و «لنگی» توضیح و توجیهی جز شتابزدگی و سهل‌انگاری (و در مراحل بی‌دقتی و تبلی) ندارد. به گفته دیگر، ترجمانی از این سنخ چنان در کار اصلی ترجمه (یعنی درک مفاهیم و معانی و انتقال

آنها به زبان فارسی) درگیر می‌شوند و به تب و تاب می‌افتند و برای تمام کردن کار چندان ناشکیبا و کم‌طاقت هستند که از برگرداندن درست و دقیق نامهای خاص غافل می‌مانند و این جنبه کار را به جد نمی‌گیرند و پاک از یاد می‌برند که سهو و تصحیف در انتقال اعلام از متنی به متن دیگر گاه می‌تواند مصیبت‌بارتر از برخطا رفتن در استدراک و انتقال مضامین و مفاهیم باشد.

برای اینکه دامنه گفتار به کلی گویی و بحث انتزاعی محدود نماند سه کتاب تازه چاپ را به نموداری سه‌گروه ترجمه خوب و متوسط و بد از کتابهایی که درباره ایران نوشته شده‌اند پیش رو می‌نهم و مرور می‌کنیم:

الف) کتاب اول، که ازین پس «الف» خوانده می‌شود، ترجمه به نسبت خوب و درست و روان خانم مهین دخت صبا است از قالی ایران سی سیل ادواردز که پس از یازده سال چاپ دوم آن توسط انتشارات فرهنگسرا به سال ۱۳۶۸ فراهم آمده و در سال ۱۳۶۹ توزیع شده است.

ب) کتاب دوم، «ب»، ترجمه متوسط و به هر حال قابل فهم و قابل قبول جلد دوم سفری به دربار سلطان صاحبقران است از دکتر هنریش بروگش سفیر امپراتوری پروس در ایران (۱۸۵۹-۶۱) که در دوران بیماری طولانی مترجم فقید آن، مهندس کردبچه، توسط «انتشارات اطلاعات» به چاپ سپرده شده و پس از مرگ آن مرحوم در اواخر سال ۱۳۶۷ انتشار یافته است.

ج) کتاب سوم، «پ»، سفرنامه دکتر ویلز انگلیسی است (۱۸۷۰-۸۱) که با عنوان بر ساخته و نه چندان درست ایران در یک قرن پیش و به ترجمه غلامحسین قراگوزلو توسط انتشارات اقبال در سال ۱۳۶۸ منتشر شده است، با ترجمه‌ای اغلب نابهنجار و ابتدایی و بعضاً غلط و گاه مضحک که شاید یک صفحه

حاشیه:

۱) برای اینکه مقاله زیاد دراز نشود و سنجش اشتباهات نویسندگان و مترجمان آسانتر گردد، عجلتاً حیطه بررسی را محدود می‌داریم به منطقه میان اصفهان و خلیج فارس که مسیر هر سه نویسنده بوده است. این نیز هست که گاه نویسنده اصلی در ضبط اعلام راه خطا رفته و مترجم زودباور را به دنبال کشانیده که شرح آن در جایگاه خود بیاید. در فهرست اشتباهات هر کتاب هر گاه که اشتباه نویسنده واضح و محقق بوده است با علامت * مشخص گردانیده‌ایم.

- ۲) «خانزینیان» (۳۸۳)، «خانه زینیان» (۴۲۷)، «خانه زینیان» (۴۲۷) = «خانه زینان (ردیف ۳ از کتاب «ب»)
 ۳) «دالکیه» (۳۸۱)، «دالیکی» (۴۲۷) = دالکی، شهرستان

بوشهر

- ۴) «سورمه» = سورمق، شهرستان آباد
 ۵) «شرقستان» = شورشستان، میانه ایزدخواست و آباد
 ۶) «قوام آباد» = قادرآباد، میانه سیدان و مشهد مرغاب
 ۷) «کاماریج» = کمارج، شهرستان کازرون
 ۸) «کمیشه» (۲۶۰)، «کومیشه» (۴۲۷) = قمیشه / شهرضا
 ۹) «کنار تخت» = کنار تخته، شهرستان کازرون
 ۱۰) «مشهدی مرغاب» = مشهد مرغاب فارس

پیدا است که در موارد یادشده تمامی بار گناه بر دوش مترجم نیست. نویسندگان، کم یا بیش، در این خطاکاری سهمی دارند و شك نیست که در ضبط برخی نامها سستی و سهل انگاری رواداشته‌اند. اما، این هست که قصور ایشان را به ایرانی نبودن و فارسی ندانستن ایشان می‌توان بخشید و شاید هم به مسافر بودنشان (نویسندگان «ب» و «پ»)، که مسافر و جهانگرد شتابنده‌اند و آنان را مجال آن نیست که نام هر آبادی سر راه را از چندتن بپرسند و بر گوش خود اعتماد نمایند و با دقت و حوصله آوانویسی کنند. سفرنامه‌نویسان سده‌های گذشته که خطر می‌کرده‌اند و راههای صعب و پرخطر را بر پشت اسب و قاطر درمی‌نوردیده‌اند و هیچ معلوم نبوده که تا آبادی بعدی زنده بمانند، بیش از آن همدردی ما را برمی‌انگیزند که به لحاظ کوتاهی در ضبط درست اعلام سرزنششان کنیم و لغزشهای لفظی ایشان را به دیده اغماض ننگریم. وانگهی، این مسافران سده نوزدهم مسیحی هنگام تدوین و به چاپ سپردن سفرنامه‌هایشان بر منابع و مآخذ و فرهنگها و نقشه‌ها و اطلسهای امروزی دسترسی نداشته‌اند تا ضبطهای نادرست یادداشت‌هایشان را بپیرایند. فرق باید گذاشت میان دکتر بروگش و دکتر ویلز جهانگرد و سی سیل ادواردز فرش شناس که قصدش جهانگردی و سفرنامه‌نویسی نبوده و در کار تحقیق راجع به هنر و صنعت قالبیابی ایران اهتمام می‌ورزیده است. ادواردز در سالهای پس از جنگ جهانی دوم راهوارترین مرکوب بیابان پیمای آن زمان (لندروور) را زیر پا داشته و صدها کتاب مرجع زیر دست و فرصت کافی در کنار و می‌توانسته ضبطهای سرسری و نادرست را درست گرداند. (کتاب ادواردز پس از مرگش منتشر شد و شاید در اوان چاپ بیمار و بستری بوده و به هر حال اجل مهلتش نداد که در چاپهای بعدی تجدید نظر نماید).

قصور و کوتاهی یا حتی گناه و تقصیر این نویسندگان را بشود

هم خالی از اشتباه نداشته باشد.^۲
 در محدوده جغرافیایی مورد بررسی اشتباهات نویسندگان و مترجمان بدین شرح است:

● کتاب «الف»

- ۱) «آئینه‌لو» (که جز در متن و فهرست اعلام در نقشه صفحه ۳۲۵ نیز به خط نستعلیق خوش به همین املاء ثبت است) = اینالو / اینالو، از ایلات خمسه فارس

- ۲) «اقدار» = ایگدر / ایگدیر، از طایفه‌های ایل قشقایی
 ۳) «برداشیر» = بردشیر / بردسیر کرمان
 ۴) «تواج» = توج، از شهرهای فارس قدیم
 ۵) «جیره» = جیره / گره، از شهرهای فارس
 ۶) «سرنده» = سیوند فارس
 ۷) «قانی» = طایفه غنی / ابوالغنی از ایل عرب فارس
 ۸) «کرفنار» = (در اصل «کرفتر»*) = کافترا، از آبادیهای دهستان خنگشت فارس

- ۹) «کلرد» = کلمبی / کلمبای، از طوایف ایل باصری
 ۱۰) «کوتلو» = قُتلو، از طایفه‌های افشار کرمان
 ۱۱) «کوه گلو» = کوه گیلو / کوه جیلو / کوه گیلویه / کهگیلویه

- ۱۲) «گشنگان» = گشنکان، روستای حاشیه دریاچه مهارلو

● کتاب «ب»^۳

- ۱) «تخت باغ» = باغ تخت شیراز
 ۲) «تنگ تورکان» = تنگ ترکان فارس
 ۳) «خانه زنجان» = خانه زینان فارس
 ۴) «خانه» (۴۳۱)، «خوزه» (۴۳۱)، «خون خور» (۴۹۴-۶) = خانه خوره فارس

- ۵) «صیدون» = سیدان، دهستان خضرك، شهرستان شیراز
 ۶) «کهرود» = کوه رنگ اصفهان
 ۷) «ماچار» = ماهیار / مهیار، کاروانسرای شاه عباسی میانه اصفهان و شهرضا (قمشه)

- ۸) «وهشاره» (۴۲۳)، «دهشاره» (۵۰۱) و هر دو ضبط در فهرست اعلام = وشاره، آبادی، میانه شهرضا و ایزدخواست

● کتاب «پ»

- ۱) «خانه خورا» = خانه خوره (ردیف ۴ از کتاب «ب»)

یا نشود شست، لکه تقصیر و گناهی که بر این آثار ترجمه شده نقش بسته است پاک شدنی نیست. هر سه مترجم ایرانی هستند و فارسی زبان و قبح غفلت و کوتاهی آنان در درست نکردن ضبطهای نادرست هیچ کم از قبح تصحیف و نادرست نوشتن ضبطهای درست نتواند بود. از جهتی، اگر در عالم نویسندگی تصحیف نویسنده، به تعبیری، گناه باشد تصحیف مترجم به یقین گناه کبیره است در قلمرو ترجمه. مترجمی که لفظ درست متن را نادرست می نویسد مرتکب دوگناه می شود: گناه ناحق نمودن حق نویسنده و گناه گمراه کردن خواننده. دامنه گناه گسترده تر می گردد آن گاه که در نظر آوریم ناتوانی خواننده را در فرق نهادن میان اشتباه نویسنده و اشتباه مترجم. برای خواننده چه تفاوت می کند که نام يك شهر یا طایفه را نویسنده به اشتباه آورده باشد یا مترجم؟ تحریف و تصحیف کار خود را می کند، خواه مترجم رواداشته باشد خواه نویسنده.

خیانت به نویسنده، خاصه در کشور ما که حقوق طبع نویسندگان خارجی محفوظ نیست، بی صداست و شاید همواره پوشیده بماند. اما، خیانت به خواننده به یقین بی صدا نمی ماند و بسا که بی عقوبت هم نماند، خاصه آنجا که جمعیتی از گروه خوانندگان خود صاحب حق باشند و تصحیف و تحریف مترجم تحقیر حیثیت اجتماعی و تاریخی آنان را باعث آمده باشد.^۲

با این همه، در این مرحله نیز فرق است میان مترجمان این سه کتاب، همچنانکه میان نویسندگان سه گانه تفاوت درجه قصور و تقصیر ملحوظ بود. مترجم کتاب «الف» ده سال پیش، به هر دلیل و عذر موجه یا ناموجه، شتابزده بوده و بر او غفلتی رفته و ملتفت ضبطهای نادرست نویسنده و برگردانهای نادرست تر خویش نگردیده است. حتی اگر در عرض این ده سال يك نفر هم یکی از اشتباهات او را متذکر نشده باشد، آیا خود مترجم نباید پیش از تجدید چاپ زحمت دوباره خواندن کتابش را بر خود هموار سازد؟ هر چه باشد، يك دهه آن هم در دورانی که صدها مأخذ تازه به فارسی و زبانهای دیگر به دسترس آمده، مدت کمی نیست و فرصتی است که نه يك خطا که صدها خطای خود را دریابیم و درست کنیم. به فرض محال که مترجم در طول این دهه چشم و گوش را بر همه چیز بسته بوده، آیا ناشر چاپ دوم هم جز این نمی توانسته که چند عکس رنگی لابه لای صفحات بچسباند و تمامی متن چاپ اول را بی دغدغه و بی کم و کاست به لوح محفوظ «افست» بسپارد؟ (این عذر بدتر از گناه متصور است که

بگویند تجدید نظر در متن و حرفچینی دوباره هزینه تجدید چاپ را زیاده سنگین می کرد. قبول. آیا نمی توانستند درست نامه ای تک برگ الصاق کنند؟) اینجاست که پای ناشران هم به میان می آید و قصور و تقصیر و گناه ایشان نیز. خاصه که هیچیک از این سه کتاب کتابی نبوده که چند مترجم شتابزده و چند ناشر دستپاچه برای «هر چه زودتر درآوردنش» به مسابقه ای بی قانون ایستاده باشند و سرودست بشکنند تا از این حیث عذری نیمه موجه باشد. دست اندرکاران می دانند که مرحوم مهندس کردبچه ترجمه جلد دوم سفرنامه دکتر بروگش را در بستر بیماری به پایان برد و اجل مهلت نداد که نمونه های مطبوعه را ببیند. اگر مترجم فقید چند سال دست به گریبان بیماری نبود و فرصت می یافت تا نمونه ها را بخواند شاید بسیاری ضبطهای نادرست را تصحیح می کرد. (لااقل ضبطهای نادرست به چند صورت چاپ نمی شد). آیا ناشری که کتاب مردی بیمار و افتاده در بستر مرگ را به چاپ می سپارد و می داند که او را از همه چیز دست کوتاه است، نباید آن مایه انصاف و وجدان حرفه ای داشته باشد که اگر متن ترجمه را به ویراستاری مبتدی نمی سپرد دست کم به يك مصحح حرفه ای واگذارد؟ آیا مسئولیت ناشر به همین پایان می پذیرد که کاغذ را به چاپخانه برساند و نوع حروف را معین کند و صورت حساب را بپردازد؟

آیا تا زمانی که مترجمان همچنان شتابزده اند و ناشران دستپاچه، و این و آن را غم آن نیست که خواننده چندبار سر بر دیوار می کوبد، کار ترجمه و نشر در این سرزمین به سامان خواهد رسید؟

حاشیه:

(۲) به نمونه مشتق از خروار، در صفحات ۶۷-۶۶ کوزه قلیان «کاسه قلیان» خوانده شده است و چنته «جاننای» و «دسته چپها اغلب از چوب میوه، بخصوص از گیلان و آلبالو ساخته می شوند» و مردی هست «کلاه پوستی بسر با کتی از داخل قهوه ای و از بیرون آبی رنگ»، که لاید همان کت آبی رنگ آستر قهوه ای باشد. و در همین کتاب است که کشور سوئیس را «سویت زولاند» نوشته اند و کشور برمه را «بورما» و کورش هخامنشی را «سیروس» و در حاشیه صفحه ۳۸۵ توضیح داده اند که «به زبان فرانسه او را کوروش می خوانند.» (۱)

(۳) در کتابهای «ب» و «پ» گاه لفظ واحد به چند صورت ضبط است. شماره صفحه این موارد در میان دو آبرو آورده شده است.

(۴) «آئینلو» خواندن ایل جنگاوری که دلاورانش تا چند قرن پیش در رکاب شاهان بوده اند و بیش از چهارصد سال است که نامش در متون تاریخی مکرر در مکرر آمده و در سالهای اخیر چندین بار نام افرادی از این دودمان چند هزار نفری را در خبرها خوانده ایم و شنیده ایم، هم وهن آور است (دست کم از چشم مردمان اینالو) و هم از حیث زشتی و قباح چندان کم از آن نیست که قوتیه را، که فرنگیان Konya می نویسند، ما نیز به همان لحن بخوانیم و بنویسیم! (البته، ادواردز بی نوا نام این ایل را دقیق و درست نوشته و این مترجم است که «اینالو» را بی معنی انگاشته و چنین بنداشته که لاید در اصل «آئینلو» بوده و ادواردز ملتفت نشده.)